

بحران مشروعیت رژیم



از دید نگارنده، ریشه وقایع اخیر ایران، بحران مشروعیت رژیم است. بحران مشروعیت رژیم برآیند شکاف عمیقی است که میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان بوجود آمده است. جمهوری اسلامی سال‌هاست که با «مشروعیت ساختگی» (مشروعیت مهندسی شده) دوام یافته است. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، مشروعیت نظام با پشتوانه آرای مردم بوجود می‌آید. از سال ۱۳۸۲، انتخابات مجلس هفتم، رژیم با ترفندهای مختلف، نه رضایت مردم، از آن‌ها رأی گرفته است. دوازده سال قبل، پس از دو دوره بی‌تفاوتی نسبی نسبت به انتخابات، در ۲ خرداد ۱۳۷۶ مردم نشان دادند که خواهان اصلاحات اساسی در نظام سیاسی ایران هستند. در این انتخابات، ۷۹.۹۳ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند. در حالی که در دو انتخابات دوره‌های قبل از آن (دوره چهارم و پنجم) به ترتیب ۵۴.۵۹ درصد و ۵۰.۶۶ درصد واجدین شرایط شرکت کرده بودند. رشد تقریباً ۳۰ درصدی شرکت در انتخابات و رأی ۸۷ درصدی خاتمی، و در پی آن کسب اکثریت کرسی‌های مجلس ششم، و شوراهای شهر و روستا توسط اصلاح طلبان، جناح خامنه‌ای را سخت نگران کرد. از آن پس آن‌ها کوشیدند تا خواست اصلاحات را مهار کنند. ابزار اصلی این هدف رد گسترده صلاحیت نامزدهای اصلاح طلبان در انتخابات و جدا سازی مردم از آن‌ها بود. دامنه رد صلاحیت‌ها به حدی گسترده شد که در استانه انتخابات مجلس هفتم، صلاحیت بیش از ۸۰ نماینده حاضر در مجلس ششم رد شد. در انتخابات مجلس هشتم دایره حذف گسترده‌تر شد. افزون بر حذف شدگان دوره قبل، افراد جدیدی بر آن‌ها اضافه شدند، تا به حدی که افراد شناخته شده‌ای مانند دکتر عباسی فرد با سوابق ۸ سال نمایندگی مجلس، قریب ۱۲ سال حقوقدان شورای نگهبان، ۱۰ سال خدمت در قوه قضائیه به عنوان معاون و رئیس دیوان عدالت اداری، دکتر سید رضا

نوروززاده با سابقه ۵ دوره متوالی و به مدت ۲۰ سال نمایندگی مجلس، و مهندس مرتضی الویری با سابقه مبارزه در زمان شاه، نمایندگی مجلس، شهردار تهران، معاون سازمان برنامه و بودجه و سفیر ایران در اسپانیا رد صلاحیت شدند.

اما در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری این سیاست به بن بست رسید و بار دیگر پیوند نوینی میان مردم و اصلاح طلبان بوجود آمد. این پیوند به دو دلیل رخ داد. نخست احساس خطر همگانی از ادامه دولت احمدی نژاد، و دوم انتشار برنامه‌های اصلاحی جدی اصلاح طلبان تا حد تلاش برای تغییر اصل‌هایی از قانون اساسی. تا زمانی که معترضان، اپوزیسیون پراکنده بیرون از رژیم بودند، خطری حکومت را تهدید نمی‌کرد و مشروعیت مهندسی شده ادامه یافت. ولی کشیده شدن این اعتراض به درون حاکمیت در سطحی که افرادی چون رفسنجانی، خاتمی، موسوی و کروبی را نیز در بر گرفت، نگرانی جدی برای مثلث قدرت (خامنه‌ای، سپاه، احمدی نژاد) بوجود آورد. شکاف جدید تنها میان جامعه و حکومت نیست. آن شکاف سال‌هاست که وجود داشته است. شکاف میان حکومتگران نیز هست. شکاف میان حکومتگران زنگ خطری برای بقای رژیم است. این شکاف تنها بر سر مسایل امروز ایران نیست، بلکه بر سر آینده نظام نیز

هست. این نگرانی‌ها شکاف درون نظام را جدیتر کرده است.

با توجه به پیوند نوین میان اصلاح‌طلبان و مردم در انتخابات اخیر، تداوم «مشروعیت مهندسی شده» به شیوه سابق ممکن نبود. بنابراین، ثقل و سرکوب معترضان برای حفظ قوه اجرایی در دستور کار قرار گرفت. حفظ احمدی‌نژاد (دستگاه مالی و اجرایی) برای مجموعه رژیم از جمله خامنه‌ای و سپاه، و بویژه پروژه اتمی آن‌ها بسیار مهم بود. بنابراین، آن‌ها با این محاسبه به پای هزینه ثقلی گسترده در انتخابات رفتند. ولی ثقل با مقاومت مردم روبرو شد. جناح خامنه‌ای خود را برای مقابله نظامی با اعتراض مردم نیز آماده کرده بودند. با توجه به این واقعیات، ادامه «مشروعیت مهندسی شده» نظام با مشکل اساسی روبرو گردید. به همین دلیل آیت‌الله مصباح یزدی و شیخ محمد یزدی، حامیان نزدیک احمدی‌نژاد، با آگاهی از نبود حمایت اکثریت مردم، و بن بست مشروعیت مهندسی شده، به مشروعیت نوع سوم، یعنی «مشروعیت الهی» که هر دوی آن‌ها در گذشته نیز آن را طرح کرده بودند، روی آورده‌اند. توجیه این مشروعیت براساس نظریه تقسیم «مشروعیت و مقبولیت» انجام می‌گیرد. مطابق آن، برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی، و سخن آشکار خمینی - «میزان رأی مردم است» - رأی مردم را «تشریفاتی» و تنها برای «مقبولیت» نظام دانسته، و اراده خداوندی را اساس «مشروعیت» نظام قلمداد کردند. به تعبیر آنها در غیاب ائمه معصومین، اراده خداوندی نزد رهبر است. حال پرسش اساسی این است که آیا توسل به این شیوه «مشروعیت» سازی می‌تواند به بقای رژیم کمک کند؟

برگشت به ساخت مشروعیت نوع اول بدون تغییرات ساختاری ممکن نیست، چون مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی باید

بر آرای آزادانه مردم تکیه کنند. مراجعه به آرای مردم می‌تواند حتی به تغییر نوع رژیم، یعنی نظام غیر دینی نیز منتهی شود. اکثریت مردم احساس می‌کنند که روحانیت آن‌ها را فریب داده است و اگر فرصتی بیابند نظام ولایت فقیه را تغییر خواهند داد. ساخت مشروعیت مهندسی شده نیز کارکرد خود را از دست داده است. تحمیل «مشروعیت الهی» هم تنها با نیروی نظامی ممکن است. بنابراین، رژیم در چه مسیری حرکت می‌کند؟ (الف) سرکوب وسیعتر و جدیتر جامعه؟ (ب) تغییرات ساختاری و حقوقی نظام؟ (ج) گزینه انتقالی و توافق زمان بر؟ در زیرجزئیات این راه‌ها در شش گزینه توضیح داده می‌شود.

اما فارغ از این گزینه‌ها، احمدی‌نژاد به شیوه خودش می‌کوشد که اصلاحات ظاهری و کنترل شده‌ای را برای فریب مردم و جدا کردن خود از روحانیت بدنام شده اجرا کند. مانند ژست انتخاب سه وزیر زن که واکنشی است در برابر خواست‌ها و مبارزات زنان، علی‌رغم دید و سیاست زن‌ستیزانه او و بطور قطع مخالفت روحانیت سنتی حامی او. آن‌ها در برابر این ژست او مصلحتی سکوت می‌کنند. با این تصور که باز بخش‌های دیگری از جامعه نسبت به او توهم پیدا کنند. اما با توجه به مشکلات اقتصادی ایران، از جمله کاهش در آمد نفت، تورم ۲۸ درصدی، و بیکاری ۱۵ درصدی، احمدی‌نژاد قادر نخواهد بود طرح‌های پوپولیستی توزیع پول دوره قبلی خود را ادامه دهد. بنابراین، احتمال رشد اعتراض‌های کارگری و تهیدستان بالا خواهد رفت. در چنین شرایطی تضاد درون حکومت بیشتر خواهد شد. او ممکن است برای فریب مردم، پرونده‌های سواستفاده مالی کسانی را نیز رو کند تا به اصطلاح نشان دهد که در پی اجرای وعده‌های پیشین خود مبنی بر مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و بی

عدالتی است. ولی این کار او شکاف درون رژیم را بیشتر خواهد کرد. بویژه آنکه در این دوره، عامل اپوزیسیون فعال نیز وارد معادله سیاسی شده است. احمدی‌نژاد در ایران به عنوان فردی دروغگو با عدم تعادل روانی معرفی می‌شود. باور غالب بر این است که او با ثقل و کودتا خود را رئیس جمهور کرده است. او اقتدار مشروع برای اداره جامعه پُر تلاطم و بحرانی کنونی را ندارد. اصلاح‌طلبان مشروعیت برای او قائل نیستند. در سطح جهانی نیز او بسیار بی اعتبار شده است. بر حسب اینکه فشار جنبش اجتماعی، نزاع درون نظام و فشار جهانی چگونه و چقدر ادامه یابد، احتمالات زیرمی‌تواند رخ دهد.

شش واکنش محتمل برای کسب مشروعیت رژیم:

۱- سماجت مثلث قدرت بر ادامه سیاست کنونی علی‌رغم بحران و مخالفت اصلاح‌طلبان و مردم.

۲- کنارگیری داوطلبانه خامنه‌ای با توافق مجلس خبرگان و گشودن راه برای برکناری احمدی‌نژاد و انتخابات جدید.

۳- برکناری خامنه‌ای با فشار روحانیت از طریق مجلس خبرگان، انتخاب رهبر موقت، و در ادامه آن برکناری احمدی‌نژاد و تجدید انتخابات. با عمیق شدن بحران، فشار از بدنه و بخش روحانیت به خامنه‌ای منتقل می‌شود. این سیاست برای حفظ رژیم و جلوگیری از درون‌پاشی نظام است. اگر این رخ دهد رژیم مجبور می‌شود که چهره‌های مردم‌پسندی چون خاتمی را در رأس قرار دهد.

۴- راه میانه و توافق. خواست جنبش سبز، «تغییر» است. خواست مثلث قدرت، حفظ وضع موجود است. در حالی که هیچ یک از این دو خواست آسان حاصل نمی‌شود. ادامه وضعیت کنونی می‌تواند به

هرج و مرج جامعه کشیده شده و در پی آن انتقام‌گیری‌ها نظم جامعه را برهم بریزد. با شناخت این واقعیت، دو طرف ممکن است بپذیرند که تغییر تدریجی و طی ۴ سال آینده انجام بگیرد. احمدی‌نژاد بماند. سپاه از مداخله در امور سیاسی، اقتصادی، قضایی و انتظامی برحذر شود. دستور بازنگری قانون اساسی توسط خامنه‌ای صادر شود و اختیارات شورای نگهبان محدود و نظارت استصوابی حذف گردد. پذیرفتن انتخابات آزاد در آینده طبق برنامه و زیر نظر سازمان ملل متحد، اختیارات رهبر محدود شود و انتخاب مستقیم و دوره‌ای جایگزین شود. رفسنجانی ظاهراً در این مسیر گام بر می‌دارد.

۵- برکناری احمدی‌نژاد با حکم رهبر و دستور اجرای انتخابات جدید. این امر ممکن است با واکنش ناگهانی کودتا و ارانه احمدی‌نژاد با همکاری برخی سران سپاه روبرو شود.

۶- انجام یک کودتای درون نظام علیه اصلاحات و برای حفظ نظام که قطعاً سرنوشت آن ناروشن است. کما این که کودتای درون حزب کمونیست شوروی برای حفظ نظام سوسیالیستی در برابر اصلاحات گورباچف تنها به سقوط آن سرعت بخشید. این که کدام یک از این گزینه‌ها محتمل‌تر است، بستگی به میزان فشار درونی و جهانی و رشد و سازماندهی جنبش اجتماعی دارد. شکی نیست که رژیم به گزینه شماره ۱ خواهد چسبید، ولی مانند هر رژیم بحران زده دیگر ممکن است مجبوره عقب نشینی شود و به بدیل‌های دیگر روی آورد. اما بسیاری از دیکتاتورهای با دلیل ارزیابی نادرست از رشد تحولات سیاسی، و اصرار بر تمامیت خواهی، شانس خود را برای باقی ماندن از دست می‌دهند. رژیم ایران هم استثنا نیست. اگر جنبش مدنی با سازماندهی

گسترده در کنار جنبش اجتماعی شکل بگیرد، راه سرکوب مردم بسته می‌شود و تنها گزینه‌های اصلاحات باقی می‌ماند. قشربندی اجتماعی و دگرگونی جمعیتی جامعه نشان می‌دهد که رژیم نمی‌تواند نمایندگی جامعه متحول ایران را بکند. بنابراین، تغییر، هم درونی و هم بیرونی اجتناب ناپذیر شده است. بخش بزرگی از این بحران ناشی از تمرکز قدرت در دست یک فرد، یعنی رهبر است. مدافعان ولایت مطلقه فقیه برای توجیه این سیاست، به رهبر، چهره الهی می‌دهند. ولی این ظاهر سازی نمی‌تواند مشکلاتی را که از این ساختار بوجود می‌آید، حل کند. چهره الهی دادن به یک فرد با قدرت انسانی یک فرد با توان متوسط بحران را می‌شود. اصلاح طلبان باید به فکر راه حل اساسی این ساختار بحران را باشند و آن را تغییر دهند. نه آنکه به فکر اصلاح جزئیات آن باشند.

نگاهی به قشر بندی اجتماعی

جامعه ایران:

قشر بندی اجتماعی جامعه نشان می‌دهد که برگشت به گذشته رژیم و یا حتی حفظ موقعیت کنونی آن ممکن نیست، مگر با کنترل تمام عیار نظامی. نمونه‌های تاریخی از اسپانیای قرن ۱۶ گرفته تا امپراتوری عثمانی، ژاپن و آلمان پیش از جنگ جهانی اول، و تا کره شمالی امروز نشان داده است که هر گاه نظامیان بر سیاست و اقتصاد مسلط شوند، مسیر رشد و توسعه جامعه منحرف شده، بودجه دولتی به راه‌های تقویت بنیه نظامی رژیم کانالیزه می‌گردد؛ و در پی آن رژیم به فکر تهدید همسایگان، باج‌گیری و کشورگشایی می‌افتد. این خطر در صورتی که جمهوری اسلامی مسیر کنترل تمام عیار نظامی را پیش بگیرد در مورد ایران کنونی نیز دور از تصور نیست. چنین مسیری که می‌تواند نابخردانه و براساس سرشت، روحیه و روانشناختی نظامیان رخ دهد، و

شرایط را برای حمله قدرت‌های جهانی به ایران فراهم سازد.

اما اگر نظامیان در ایران فرصت نیابند که سیاستمداران را به کارگزاران زیردست خود بدل سازند، تغییرات اصلاحی براساس ترکیب جمعیتی و خواست‌ها و ارزش‌های آن‌ها و انتگره شدن (ادغام شدن) ایران در جامعه جهانی رخ خواهد داد. کودتای انتخاباتی، مقاومت خشونت‌بار حکومتگران در برابر خواست نسل جوان، آینده نگر و ارزش‌های نوین و مدرن آن بوده است. طبقات و قشرهای نوگرا حق طلب اند. درحالی که حاکمیت سنتی ایران به حقوق مردم اعتقادی ندارد و حکومت مطلقه و مستبدانه خود را امتیازی الهی برای روحانیت می‌داند. در یک عبارت طبقات نوگرای جامعه در محاصره نظامی و امنیتی طبقات واپس‌گرا قرار گرفته‌اند. طبقاتی که در اوایل در پناه انقلاب به امتیازهای بی‌سابقه‌ای دست یافته‌اند و امروز حریصانه نمی‌خواهند آن را از دست بدهند. نمای قشر بندی کنونی ایران را می‌توان با در صدی خطا به صورت زیر نشان داد:

- طبقه مرفه سنتی (اکثراً موافقین رژیم)
 - گروه‌های مرفه مدرن (مخالفان فرهنگی و موافقین اقتصادی رژیم) فرصت طلب و بی تفاوت
 - طبقه متوسط با فرهنگ سنتی و ارزش‌های دینی (اکثراً مدافع رژیم) محدود و رو به ضعف
 - طبقه متوسط با فرهنگ مدرن، بی دین یا با دین غیر سیاسی (اپوزیسیون) رو به رشد
 - نسل گلوبال (جوانان) که بیشتر در طبقات میانی جامعه قرار دارند با فرهنگ و ارزش‌های جهانی (اپوزیسیون) رو به رشد
 - طبقات تهیدست با فرهنگ سنتی و ارزش‌های دینی و نیاز مالی (طرفدار نسبی
- بقیه در صفحه ۴۲